

## يك خشت هم بگذار در ديك



عروس خودپسندي ، آشپزي بلد نبود و نزد مادرشوهرش زندگي مي كرد . مادرشوهر پخت و پز را بعهده داشت . يك روز مادرشوهر مريض شد و از قضا آن روز مهمان داشتند . عروس مي خواست پلو بپزد ولي بلد نبود ، پيش خودش فكر كرد اگر از كسي نپرسد پلوپيش خراب مي شود و اگر از مادرشوهرش بپرسد آبرويش مي رود و او را سرزنش مي كند .

پيش مادر شوهرش رفت و سعي كرد طوري سوال كند كه او متوجه نشود كه بلد نيست آشپزي كند .

از مادرشوهر پرسيد : چند پيمانه برنج بپزم كه نه كم باشد ، نه زياد ؟

مادر شوهر جواب سوال را داد و پرسيد : پختن آنرا بلدي ؟

عروس گفت : اختيار داريد تا حالا هزار بار پلو پخته ام . ولي اگر شما هم بفرمائيد بهتر است .

مادرشوهر گفت : اول برنج را خوب بايد پاك مي كنې .

عروس گفت : ميدانم .

مادرشوهر گفت : بعد دو بار آنرا مي شوئي و مي گذاري تا چند ساعت در آب بماند .

عروس گفت : ميدانم .

مادرشوهر گفت : برنجها را توي ديك مي ريزي و روي آن آب مي ريزي و كمّي نمك مي ريزي و مي گذاري روي اجاق تا بجوشد .

عروس گفت : اينها را مي دانم .

مادرشوهر گفت : وقتي ديدې مغز برنج زير دندان خشك نيست ، آنرا در آبكش بريز تا آب زيادي آن برود . بعد دوباره آنرا روي ديك بگذار و روپش را روغن بده .

عروس گفت : اينها را مي دانم .

مادر شوهر از اينكه هي عروس مي گفت خودم مي دانم ناراحت شد و فكر كرد به او درسي بدهد تا اينقدر مغرور نباشد ، براي همين گفت : يك خشت هم بر در ديك بگذار و روي آنهم آتش بريز و بگذار تا يك ساعت بماند و برنج خوب دم بكشد .

عروس گفت : متشكرم ولي اينها را مي دانستم .

عروس به تمام حرفها عمل كرد و آخر هم يك خشت خام بر در ديك گذاشت . ولي بعد از چند دقيقه خشت بر اثر بخار ديك وا رفت و توي برنجها ريخت .

عروس كه رفت پلو را بكشد ديد پلو خراب شده و به شوهرش گله كرد . شوهرش پرسيد : چرا خشت روي آن گذاشتي ؟

عروس گفت : مادرت ياد داد . راست كه ميگن عروس و مادرشوهر با هم نمي سازند .

مادر شوهر رسید و خنده کنان گفت : دروغ من در جواب دروغهای تو بود ، من اینکار را کردم تا خودپسندی را کنار بگذاری و تجربه دیگران را مسخره نکنی .  
عروس گفت : من ترسیدم شما مرا سرزنش کنید .  
مادر شوهر گفت : سرزنش مال کسی است که به دروغ می خواهد بگوید که همه چیز را می دانم . هیچ کس از روز اول همه کارها را بلد نیست ولی اگر خودخواه نباشد بهتر یاد می گیرد . حالا هم ناراحت نباشید ، من جداگانه برایتان پلو پخته ام و حاضر است بروید آنرا بیاورید و سر سفره ببرید

این مثال وقتی به کار میرود که کسی چیزی بیرسد و بعد از شنیدن جواب بگوید : " خودم همین فکر را می کردم " و با این حرف راهنمایی طرف را بی منت کند به او طعنه می زنند و می گویند : يك خشت هم بگذار در ديك